

قدیمی مشهد از زبان قدیمی ترین فرد محله

سناباد

خانه

خ



«از اینجا تا میدان تختی یا همان سعدآباد همه باغات بود. یک میدان خاکی هم تقریباً کنار همین پمپ بنزین الان وجود داشت که مادر آن فوتبال بازی می کردیم. درست در جایی که شرکت ملی گاز الان است. بعد از آنجا هم دیگر بیابان و باغات بود و کولی هادر آنجا هفت هشت تا چادر زده بودند و به طور متناوب در زمان های مختلف آنجا زندگی می کردند. قوت روزانه شان را هم از درست کردن و فروختن چاقو، جارو، خاک انداز و سیخ کباب تهیه می کردند؛ البته مانند امروز فال هم می گرفتند. کنار خیابان آبکوه هم از همان زمان مزارع کشاورزی جو و گندم بود.»

وقتی از او درباره وضعیت ایستگاه سراب در آن دوران می پرسیم، می گوید: در فلکه سراب، که میدان سعدی الان است، بناهای قدیمی وجود داشت که مردم در آن ها کسب می کردند، یکی از این بناها، حمام سناباد بود که یک حمام بسیار قدیمی بود و به پایین پله می خورد، متأسفانه الان اثری از آن نیست و تخریب شده است. حمام دیگری نیز به نام حمام سرسبیل واقع در حاشیه خیابان دانشگاه بود که محدوده آن الان پشت حاشیه خیابان دانشگاه افتاده و تبدیل به پارکینگ شده است. قبلاً به آن میدان سعدی می گفتند: فلکه سراب؛ البته الان هم کم و بیش می گویند. اتوبوس از حرم می آمد فلکه سراب بعد خیابان سناباد و بعد می رفت میدان تختی الان. آن زمان اتوبوس ها از هر مسافری دوریال می گرفتند. مسیرشان هم چهارراه پل خاکی، میدان تختی، فلکه صاحب الزمان و میدان دروازه قوچان بود و از آن طرف هم به سمت میدان شهدا که میدان مجسمه بود، می رفتند.

می گوید: قدیم خیابان های فرعی همه خاکی بودند و خانه ها، خانه باغ بود. در آن زمان جمعیت به این صورت زیاد نبود و برای همین خانه ها بیشتر یک طبقه و ویلایی بود. خانه های این منطقه هم به علت بافت کشاورزی آن ۴۰۰ تا ۵۰۰ متری بود و به نوعی خانه باغ به حساب می آمد. این ساکن قدیمی محله سناباد که دیگر خیال جابه جاشدن از این منطقه را ندارد، می گوید: خوشبختانه خانه ها و خیابان سناباد هیچ تغییری از آن زمان نکرده است و عرض خیابان همان است که در گذشته بوده است. میدان سعدی هم که یک میدان کوچکی بود تغییر چندانی نکرده است، فقط وسط آن یک حوض بزرگ زیبا بود که دور آن چمن کاری شده بود و فواره زیبایی هم داشت.

تعریف های دهلوی من را همراه خودش به مشهد ۵۰ سال پیش در آن محله های خوش آب و هوای سناباد برده بود که ناگهان صدای بلند قرآن از بلندگوی پشت سرم بلند شد. خدا حافظی کردم و از مسجد بیرون آمدم. سناباد را طور دیگری می دیدم. انگار این منطقه را سال ها ست می شناسم. با برگ های افتاده زرد درختانش زندگی کرده ام و نفس کشیدم. آرام در کنار جدول های سیمانی خیابانش قدم می زنم و به مسیر پر آب قنات های قدیمش فکر می کنم.

حالا دیگر سناباد پیر بر لب جوی تاریخی عمیق نشسته است و گذر عمر می بیند، در حالی که افسانه هایش همچنان نقل دهان فرزندان این سرزمین است.

بودند که به خیابان دانشگاه منتهی می شد. می توان گفت که اینجا تقریباً کنار شهر بود و از چهارراه پل خاکی که الان هست، تا اینجا همه باغات زردآلو بود. افرادی که اینجا زندگی می کردند اکثراد رشک داشتند و در همین منطقه که ترک ها ساکن بودند کم کم در شبکه ها تبدیل به تا کسی شدند. در این میان عده ای هم از فرقه بهائیت در نزدیکی مسجد ساکن بودند و روزهای جمعه در اینجا جلساتی برای آموزش عقاید به فرزندان خود داشتند؛ این مسائلی که مطرح می کنم مربوط به سال های ۱۳۴۶ است که تا زمان انقلاب هم ادامه داشت و مجالس این ها مداوم برگزار می شد. ماهم در ایام محرم و صفر و اعیادمان مراسم خود را برگزار می کردیم.

دهلوی درباره نوع برخورد مردم با اعضای فرقه بهائیت نیز می گوید: نوع برخورد مردم با آن ها خیلی خوب بود. آن ها هم برخوردشان خوب بود؛ البته این نحوه برخورد خوب آن ها برای تبلیغ فرقه شان بود که با خوش رفتاری، مردم را دعوت به فرقه خودشان کنند و به عبارتی عقاید خود را تبلیغ کنند. انقلاب که شد، آن ها موقعیت شان را تشخیص دادند که دیگر جایگاهی در این منطقه ندارند و برای همین از اینجا کوچ کردند.

مسجد سناباد را از نو بنا کردیم

پدرش یکی از واسطه سازان ساخت مسجد محله بوده است؛ به همین بهانه از او درباره تاریخچه مسجد می پرسیم که می گوید: مسجد سناباد بنای قدیمی هفتاد ساله ای دارد و یکی از مساجد اصیل مشهد است. پدرم یکی از کارگزاران آقای سید موسی قائم مقامی رضوی بود و همه کارهای ایشان در زمینه املاک دست پدرم بوده است. زمین مسجد با وساطت پدرم، توسط آقای قائم مقامی برای ساخت مسجد اهدا شد. با توجه به اینکه مسجد بنایی قدیمی بود، حدود ۱۰ سال پیش آن را به کلی تخریب و نوسازی کردیم و بنده هم در تکمیل ساخت مسجد، کمک هایی در راستای تخصص خودم کردم.

دهلوی که خودش از اعضای هیئت امنای مسجد است، در دبستان محل که در قدیم نامش مدرسه طاهری بود درس خوانده است؛ مدرسه ای که در حال حاضر تابلو دبستان «امیر معزی» بر سر در آن خورده است. او می گوید که این مدرسه یکی از بهترین مدارس مشهد بود و فرزند رئیس آموزش و پرورش و فرزندان سایر رجال مشهد در این مدرسه تحصیل می کردند.

کولی های خاک انداز فروش!

صحبت را می کشانم به سمت قنات های معروف این منطقه تا روایت او را از قنات های سناباد بشنوم. می گوید: از پل خاکی به طرف سناباد و پنج راه سناباد به بعد بیابان بود و چاه هایی که برای قنات ها حفر شده بودند، مشاهده می شد. ما اینجا چند قنات داشتیم، یکی قنات سناباد و دیگری قنات سرسبیل و یک قنات دیگر هم که از داخل حیاط پدری ما عبور می کرد؛ برخی از این قنات ها برای آبیاری زمین های منطقه بود. کمی مکث می کند، انگار کشاندن پای خاطرات دهه ۴۰ به دهه ۹۰ کمی انرژی بدنش را می گیرد.

پنج قنات داشتیم. یکی قنات سناباد و دیگری قنات سرسبیل و یک قنات دیگر هم که از داخل حیاط پدری ما عبور می کرد

